

هو العليم

منزل بر عرف و عقل بودن بسیاری از احکام شرع
مبنای فطری استنباط و تشخیص تکلیف

سلسله دروس خارج فقه - کتاب الحج - ادامه باب
استطاعت در حج - جلسه هفتاد و هفتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسات گذشته، صحبت در استطاعت حج و جنبه عدم شرطیت استطاعت نسبت به حج، به عنوان شرط وجوب بود. عرض شد که صرف نظر از ادله، نفس طبیعت اولیة استطاعت، اقتضای شرط وجود بودن - یعنی **شرط الوجود** - را می کند؛ نه اقتضای **شرط الوجوب**، تا اینکه استطاعت به عنوان شرط وجوب باشد. همان طور که در سایر احکام و تکالیف عبادی و غیر عبادی، استطاعت به عنوان یک شرط عقلی و وجودی است؛ البته اگر ما طبق مبنای مرحوم صاحب فصول، شرط وجودی را هم یکی از دو قسم شرط عقلی بدانیم. تفاوتی در این مسئله وجود ندارد؛ چه شرط وجودی باشد و چه شرط عقلی، بیان آن از عهده شارع، خارج است.

اگر شارع در بیان تکلیف، نظری بر تقید قیدی نداشته باشد، نفس سَرِ آن تکلیف، اقتضای اطلاقیت می کند و آن اطلاقیت، مثل سایر موارد

اطلاق، موجب می شود که نفس تکلیف بدون **أَيِّ قَيْدٍ**
و شرط و جهة، بر مکلف القا شود؛ لذا آنچه از
مکلف خواسته می شود و مقصود مولا از القاء خطاب
است، نفس صرف الوجود این متعلق تکلیف است.
در واقع آن صرف الوجود است که از مکلف خواسته
می شود و غرض از تکلیف همان است و اتیان صرف
الوجود برعهده مکلف است. حالا گاهی از اوقات
مکلف این راه را انتخاب می کند و گاهی راه دیگری
را انتخاب می کند، انتخاب برعهده مکلف است.

وقتی که می گوید: **«أَكْرَمَ زَيْدًا لَيْلَةَ الْخَمِيسِ»**،
اکرام زید در اینجا باید بای تحوکان محقق شود. اگر
مکلف در فلان شهر قرار دارد، باید **لَيْلَةَ الْخَمِيسِ** به
قم بیاید و زید را در **لَيْلَةَ الْخَمِيسِ** اکرام کند. دیگر
شارع و مولا به او نمی گوید که باید چند روز زودتر
مسافرت کنی و به قم بیایی! در واقع مولا به کیفیت
اتخاذ طریق برای وجود متعلق تکلیف، کاری ندارد؛
این را **شرط الوجود** برای آن امر خارجی می گویند.
فرض کنید این شخص می گوید که من یک
ساعت قبل از وقت اکرام زید، از فلان شهر به قم

می آیم. مولا می گوید: «چطور؟!» می گوید: «من
طی الارض دارم، اصلاً می خواهم با طی الارض به قم
بیایم!» مولا می گوید: «خودت می دانی!» یا اینکه
می گوید: «من ماشین دارم و با ماشین می آیم» و یا
می گوید: «من طیاره دارم و با طیاره می آیم!» انتخاب
طریق، در اختیار آن فرد است و همین طور در نحوه
اکرام که اکرام به چه نوع طعامی باشد، در اختیار فرد
است؛ مگر اینکه مولا نوع طعام را در اینجا تعیین
کند.

استطاعت، شرطی عقلی برای ایجاد متعلّق تکلیف در خارج

بنابراین، مسئله استطاعت در اینجا مسئله‌ای
عقلی است و به عنوان شرط ایجاد برای وجود متعلّق
تکلیف در خارج است.

حالا در بعضی از اوقات مولا هم بر این مسئله
تصریح می کند، تفاوتی ندارد؛ مثلاً می گوید: «**إن
استطعت أكرم زیداً ليلة الخميس.**» حالا اگر عبد
بگوید: «من در فلان شهر هستم»، مولا می گوید: «به
من ارتباط ندارد، به شهر خودت برو و او را اکرام
کن!» **إن استطعت؛** یعنی اگر نمردی، پای تو

نشکست، بلایی سرت نیامد و یا استطاعت مالیه داشتی، اکرام کن! مثلاً اگر صبح بیدار شدی و دیدی دزد مال تو را برده است و نمی‌توانی، اکرام نکن. عرف هم این مسائل خارجی را می‌فهمد و تشخیص می‌دهد که استطاعت چگونه سلب و چگونه حاصل می‌شود. این مطلب وابسته به نظر عرف است.

احکام شارع منزل بر اساس فطرت، سیره و مشی عقلا

این مسئله بسیار مهمی است! یکی از کلیدهای اجتهاد و استنباط همین است که انسان ملاحظه کند که حکمی را که شارع بیان کرده و تکلیفی را که به آن مقید کرده است، آیا تکلیفی است که منزل بر عرف و منزل بر حکم عقل است؟ یا اینکه شارع در اینجا نظر خاصی داشته است و در بیان این مطلب، از خود اعمال رویه کرده است؟

شما مشاهده می‌کنید که تمام روایات به این نقطه تکیه دارند و این مطلب خیلی عجیب است، در واقع بسیاری از موارد ما می‌بینیم احکامی را که شارع گفته است، همگی منزل بر این نکته اساسی، فطری، عقلی، عقلایی و سیره و مشی عقلائیه است و خود

شارع هم در آنجا به عنوان **أحد من العقلا**، همان نکته را تأکید و همان مسئله را بیان کرده است.

تطبيق مطلب بر حکم اعدام درباره

نوجوان هفده ساله

اتفاقاً دو یا سه روز پیش شنیدم که یک نوجوان هفده یا هجده ساله، چند سال قبل مرتکب قتل شده بود و چند سال همین طور معطل مانده بود تا اعدام شد! حتی شنیدم بعضی از آقایان در قم هم اعتراض کرده بودند که او نباید اعدام شود. اینها همه محل نظر است که یک نوجوان هفده ساله که در نوجوانی مرتکب قتل می شود، اگرچه مکلف به نماز شده است، ولی هنوز نسبت به این مسائل مکلف نشده است و هنوز نمی تواند تشخیص دهد. شما هم در آن وقتی که این عمل اتفاق افتاده است، نبودید و نمی دانید او این عمل را چطور و بر چه اساسی مرتکب شده است. نوجوان هفده ساله ای که اصلاً نمی شود به حرف او اعتنا کرد و حتی وقتی بخواهد معامله ای پانصد هزار تومانی انجام دهد، شارع به او اجازه نمی دهد و می گوید که او هنوز سفیه است و نمی تواند خوب و بد را تشخیص دهد، چطور در

مسئله قتل که مسئله‌ای مهم، دقیق و ظریف است و احتمال دارد که هزاران اتفاق در لحظه انجام قتل رخ داده باشد و هیچ کس هم خبر ندارد، می‌گویید که این شخص کسی را زده و کشته و قضیه تمام است؟! بعد هم چند سال معطل بماند تا او را اعدام کنند؛ این طور که نمی‌شود! هیچ کدام از این مسائل صحیح نیست و تمام اینها برعهده آن قاضی است که حکم می‌کند و او باید پاسخگو باشد.

مسئله این طور نیست که صرفاً چون فردی پانزده سال دارد، مسئله تمام و او مکلف است. الآن وجدان افراد این مسئله را نمی‌پذیرد. و اگر شما به همه این افراد نگاه کنید، شبهات و چراهای زیادی در مورد این مسائل دارند. آیا می‌دانید این شبهات برای چیست؟! به خاطر این است که این مسئله با فطرت سازگار نیست؛ ولی فرض کنید اگر جوانی بیست و پنج ساله، مرتکب قتلی شده باشد، می‌گویند: «اعدام او اشکال ندارد؛ چون بزرگ است!» البته باید دقیقاً مشخص شود که در لحظه قتل نیت او چه بوده و چه اراده‌ای داشته است؛ شاید اصلاً قصدش قتل نبوده

باشد، فرض کنید که می‌خواسته فقط ضربه‌ای وارد کند، اما به قتل منجر شد و هزاران حساب و کتاب در این موارد وجود دارد! یعنی قاضی باید به‌اندازه کافی تحقیق و بررسی کند تا اینکه به نتیجه برسد و بفهمد که آیا این شخص واقعاً مستحق قصاص است یا مستحق قصاص نیست؟! نود و نه درصد از این موارد، قتل شبه عمد است و یک درصد مستحق قصاص است!

معنای رشد در آیه و ارتباط آن با بلوغ

فطرت اعدام نوجوان هفده‌ساله را نمی‌پذیرد؛ چون خدا احکام را بر اساس همین فطرت و عقل نازل کرده است؛ می‌گوید: ﴿وَأَبْتَلُوا آلَ يَتَمَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنَّ آنَسَ تُمْ مِّنْ هُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَىٰ هُمْ أَمْ وَلَهُمْ﴾^۱، وقتی که بچه پانزده‌ساله به بلوغ رسید، پول به دست او ندهید و اگر ارثی از پدرش به او رسیده است، حرام است که به‌دست او بسپارید! ﴿فَإِنَّ آنَسَ تُمْ مِّنْ هُمْ رُشْدًا﴾^۱، وقتی که

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۶.

فهمیدید عقلش کامل شد و می‌تواند صلاح و فساد خود را تشخیص دهد، آن‌وقت باید مال را به او تحویل دهید. ﴿فَإِنْ ۖ ءَأَنَسَ ۖ تُمْ مِّنْ هُمْ ۖ رُشَّ ۖ دَا﴾؛ یعنی امتحانش کنید و او را در معاملات به این طرف و آن طرف ببرید، در مسائل از او نظرخواهی کنید؛ مثلاً بگویید: «چطور است که فلان چیز را بخریم؟» ببینید جریان، اجتماع و شرایط را می‌فهمد تا یک‌دفعه سه میلیارد به او بدهید، یا اینکه آن سه میلیارد را از بین می‌برد یا در چاه می‌ریزد! خلاصه ببینید با این وضعیت چه کار می‌کند.

نقل می‌کنند:

بعد از مرگ پادشاه یک‌مرتبه یک شخص فقیر و بیچاره را برای پادشاهی انتخاب کردند. وقتی پادشاه شد، گفت: «بروید و با همهٔ اموال خزانه، بند شلوار بخرید!» به او گفتند: «آقا! مگر مملکت چقدر کمربند نیاز دارد؟!» گفت: «من این‌قدر درد کمربند نداشتن را چشیده‌ام که اگر تا آخر عمرم این خزانه پر و خالی شود، فقط کمربند برای این مملکت می‌خرم! درد این مملکت فقط کمربند است و هیچ چیز دیگری نیست! افراد باید کمربند شلوارشان را محکم ببندند تا شلوار از پای آنها نیفتد!»

حالا اگر در چنین وضعی، ارثی از پدر به یک بچه

پانزده‌ساله برسد، همه را خراب می‌کند! ﴿فَإِنْ ۖ ءَأَنَسَ ۖ تُمْ مِّنْ هُمْ ۖ رُشَّ ۖ دَا﴾؛ یعنی وقتی او را

امتحان و تجربه کردید، مثلاً یک میلیون به او دادید

و دیدید با آن چه کار کرد و بعد کم‌کم ده میلیون

دادید، دیدید چه کرد و بعد فهمیدید که بین پول،

مس، چدن و آجر فرق می‌گذارد، آن وقت کم‌کم پول را به او دهید تا نسبت به مسائل عادت کند و نفسش بتواند چنین پدیده تازه‌ای را تحمل کند و یک‌دفعه مضطرب نشود و همه پول‌ها را ازبین نبرد.

این مسئله‌ای عرفی و عقلی است. تمام دادگاه‌ها در دنیا به این شیوه عمل می‌کنند. هیچ کس نمی‌گوید که تا پانزده سالش شد، باید به او پول بدهند، می‌گویند که غلط است! می‌خندند و مسخره می‌کنند! این مسخره کردن و خندیدن همه‌اش به حساب بی‌دینی نیست! برای خودشان و مملکتشان قانون می‌گذارند و به این قانون، همه از جمله خودشان، فرزندان‌شان، بستگان‌شان و افراد جامعه، عمل می‌کنند؛ چون جری اجتماع و سیره عقلانی در اجتماع، اقتضای این مسئله را دارد.

در مورد قصاص هم مسائل همین‌طور است؛ چطور انسان بچه شانزده یا هفده‌ساله را که جنایتی کرده است و بعد انسان نمی‌فهمد که چه بوده است و چطور بوده است، قصاص کند؟! مخصوصاً این بچه‌هایی که تا چیزی به ایشان می‌گویند، تحت تأثیر احساسات قرار می‌گیرند. شاید مقتول به او حرفی

زده باشد و او ناراحت شده باشد و یا امثال ذلک. خلاصه این مسئله به این راحتی نیست که انسان بخواهد قصاص کند و تشخیص آن خیلی مشکل و سخت است. بنده در این زمینه مطالبی را از بزرگان دیده‌ام که در قضایای مختلف آنچه را که حکم می‌کرده‌اند، خیلی تفاوت دارد با آنچه که الآن در جریان است!

بنده در درس مرحوم آقای میرزا هاشم آملی بودم - خدا رحمتشان کند، ایشان مرد خوب، خوش نفس و فاضلی بود - وقتی که در بحث بلوغ، راجع به بلوغ دختران که بنا بر نظر مشهور در نه سالگی است یا مثلاً راجع به پسران صحبت می‌کردند، نظر ایشان این بود که می‌گفتند: «این دختر نه ساله‌ای که باید عروسک‌بازی کند، خدا او را به واسطه ترک صلاة عقاب نمی‌کند! او که عروسک را برمی‌دارد و در بغل خود می‌گیرد و می‌خواباند، حالا اگر یک شب نماز مغرب و عشاء او فوت شد و اتفاقاً در همان شب هم از دنیا رفت، آیا ملائکه او را عقاب می‌کنند؟! این دختر به اندازه یک عروسک هم نمی‌فهمد، چرا

عقابش می کنند؟!»

چندی پیش در جایی بودم. دختر بچه دوازده ساله ای هم بود. و سه سال هم از بلوغی که آقایان می گویند، گذشته بود. و پدرش هم می گفت که او بالغ شده است. آن روز آن دختر بر سر یک عروسک دعوا و کتک کاری کرد! به پدرش گفتم: «دختر بالغت را نگاه کن! او که حتی سه سال هم از بلوغش گذشته است، بر سر یک عروسک کتک کاری می کند!» آن وقت همین دختر، موقع نماز آمد و چادرش را برداشت و بر سر کرد و جانماز انداخت و نماز خواند! یعنی او برای عروسک کتک کاری می کند، اما اینجا هم به خاطر همان روحیه دینی، ایمان و نفسی که خودش به عبادت تمایل دارد، تحت تأثیر طبیعت و محیط، این کار را انجام می دهد و نماز می خواند. حالا فرض کنید که اگر او نماز ظهر و عصر را نخواند، آیا جایگاه او در جحیم است؟! نه آقا! مسخره است! همین که الآن شما خندیدید، یعنی این کلام را تأیید می کنید! آیا خدایی که حکیم علی الاطلاق است، نمی خندد؟! ما که هیچ چیزی سرمان نمی شود، با این عقل ناقص

خودمان به این حکم می‌خندیم، آنوقت او که علام‌الغیوب است، او که مُشْرِف بر نفوس است، او که مقام رحمانیت و رحیمیتش کذا و کذا است، بگوید که از همان لحظه تِسْعَ سنوات برای ترک نماز چنان گردنت را می‌زنم که کله‌ات یک فرسخ آن‌طرف‌تر برود! اصلاً ما این خدایی را که بخواهد این‌گونه با بندگانش رفتار کند، قبول نداریم!

زکات غنم سائمه، مثالی از تکیه بر عرف

یکی از مسائلی که الآن به نظر آمد، این است که داریم: «فی الغنم السائمة زکاة، فی الغنم المعلوفة لیس بالزکاة».^۱ زکات در غنمی است که غذایش از گیاه بیابان است، اما اگر به‌واسطه علف مزرعه شخص یا به‌واسطه تعلیف؛ یعنی خریدن علف، این گوسفندان رشد کرده باشند، در آنها زکات نیست؛ چرا؟ روشن است؛ چون برای خرید علوفه پول پرداخت کرده است؛ لذا نباید به اینها زکات تعلّق بگیرد. اگر نمایی هم داشت، مربوط به ارباح مکاسب

^۱ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۸۹:

«عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال: الزكاة في الإبل والبقر و الغنم السائمة يعني الراعية، و ليس في شيء من الحيوان غير هذه الثلاثة الأصناف شيء.»

است که در بحث خمس مطرح می‌شود. همین که غنم، سائمه می‌شود - البته در اینجا اختلاف فتوا وجود دارد که اگرچه بنابر قولی زکات نصف می‌شود، اما قول مشهور، عدم زکات است - خدا می‌گوید [که] این غنم، علف بیابان را می‌خورد، از جیبیت هم که خرج نکردی؛ وقتی خرج نکردی، باید زکاتش را پرداخت کنی؛ یعنی این مسئله، طبیعی است.

تکیه بر عرف و عقل در بسیاری از مسائل و احکام

در بسیاری از موارد دیگر نیز همین‌طور است؛ مثلاً در کیفیت صلاة نسبت به افراد مختلف و اینکه مریض باید چگونه نماز بخواند؟ یا در مورد کیفیت صوم برای مریض و مسافر ﴿وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾^۱ یا در مورد ترجیح روایات بر یکدیگر، شما هزار مورد پیدا می‌کنید که قبل از اینکه بخواهید به بیان شارع نسبت به حکم آنها مراجعه کنید، بر اساس همان فطرت

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵.

اولیه تا نظر می‌اندازید، یک دفعه ذهن شما به این سمت می‌رود که قاعدتاً باید در اینجا این طور باشد. در واقع قبل از اینکه اصلاً به شارع مراجعه کنید و بیان شارع را ببیند، این ذهن به یک سمت می‌رود که حکم در این تکلیف به این کیفیت است یا به آن کیفیت است؛ چرا ذهن به آن سمت می‌رود؟ چون خدا در انسان فطرت و عقل قرار داده است. البته هر شخصی اطلاعش بیشتر باشد، به همان مقدار، عقل او ساذج‌تر، خالص‌تر و مجردتر می‌تواند احکام را دریافت کند.

لذا هرچه انسان از نقطه نظر علمی و از نقطه نظر روحی به مقام تزکیه برسد، دیدگاه او نسبت به افراد، تکالیف و احکام، متفاوت‌تر خواهد شد؛ لذا در روایت داریم که **«لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنْ اللَّهِ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ اخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ علَانِيَتِهِ وَ برهان من ربه فی کُلِّ حالٍ»**.^۱ این روایت به این

^۱ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۲۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۴۳. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۷:

«حضرت إمام صادق علیه السلام می‌فرماید: "فتویٰ دادن در مسائل شرعیّه حلال نیست کسی را که استفتاء نکند از حقّ تعالی با باطن پاک خود از لوث آلودگی‌ها، و با نفس پاکیزه خود از کدورت ارتکاب مناهی؛ و جائز نیست

قضیه برمی گردد که وقتی انسان از نقطه نظر مجرد نفس به مقام اتصال برسد، تازه آن موقع می فهمد که به مردم چه بگوید و با هر کسی چگونه صحبت کند و هر حکمی را که نسبت به شخصی داده است، به شخص دیگر سرایت ندهد؛ و برای هر شخصی، حکمی جداگانه بیان کند. واقعیت مطلب این است. شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمده است. [می گوید:] «یا بن رسول الله من سالهاست که نماز نخوانده ام!» حضرت فرمودند: «باید بروی نمازت را بخوانی!» فی المجلس یک شخص دیگر آمد و از حضرت سؤال کرد که پانزده سال است - چقدر است، الآن سالش یادم نیست - نماز نخوانده ام! حضرت فرمودند: «اگر توانستی، مثلاً هر وقت حال داشتی نمازت را بخوان.»^۱ علت پاسخ متفاوت حضرت این است که این دو شخص با هم

فتوی دادن از برای کسی که عبادت و طاعتش برای خدا خالص نباشد، و ظاهر و باطن او موافق نباشد؛ و در جمیع مسائل ضروری و حالات لابدی، برهان و مُسْتَمْسَکِ قائمی مثل آیه و حدیث نداشته باشد؛ یعنی تا کسی متّصِف به این صفات نباشد، جائز نیست که در هیچ حکمی از احکام فتوی دهد.»

^۱ مصدر یافت نشد

فرق داشتند. یک شخص در مورد انجام حج در هنگام مخالفتش با اهل بیت علیهم السّلام از حضرت سؤال می‌کند. احتمالاً ناصبی بوده است که اگر در نظر رفقا باشد، قبلاً توضیح دادیم که افراد ناصبی و جهات ناصبی متفاوت است. حضرت فرمودند: «أَحَبُّ أَنْ تَعِيدَ؛ خوب است که دوباره حجّت را انجام دهی!» اما حضرت به شخص دیگری فرمودند: «لازم نیست دوباره حج را انجام دهی.» و به شخص دیگری هم می‌فرمایند: «يَجِبُ عَلَيْكَ!» این سه مرتبه مختلف **يَجِبُ عَلَيْكَ، أَحَبُّ، لَا بَأْسَ** برای چیست؟! در حالی که همه اینها ناصبی بودند.^۱

اولاً حضرت به حال مخاطب و میزان نصبش نگاه کرده است؛ شاید آن شخص ناصبی بوده است و در حدی عناد داشته است که هیچ حکمی از او در حال نصب با اهل بیت علیهم السّلام، پذیرفته نشده است، لذا حضرت فرمودند: «يَجِبُ عَلَيْكَ.»

ثانیاً حال خود آن شخص ملاک است؛ من باب مثال آیا می‌تواند به حج برود یا نمی‌تواند؟ آیا

^۱ جهت اطلاع بیشتر از حج ناصبی، به دروس ۲۰ - ۲۲ مراجعه شود.

استطاعت مالی برای اعاده حج دارد؟ آیا قدرت و توان جسمی برای حج دارد؟ تمام اینها ملاک‌هایی است که یک نفر با آن عقل فطری و خدادادی خود، می‌تواند همه اینها را لحاظ کند.

عرضه احکام بر فطرت و عقل، پیش از

مراجعه به شارع

این عرضه احکام قبل از مراجعه به شارع، بر فطرت و عقل، کلید استنباط است که مجتهد باید در وهله اول به این مسئله فکر کند.

پس این‌طور نباشد که شما برای استنباط حکمی به کتاب و سائل نگاه کنید، بلکه ببینید عقل، فهم و فکر شما، صرف‌نظر از جوانب خارجی، با توجه به مسائلی که در اینجا وجود دارند، چه اقتضایی می‌کند. آن را برای خودتان نگه دارید، آن‌گاه سراغ ادله بروید. نباید در وهله اول به سراغ فتاوی فقها و علما بروید؛ چون آنچه را که آنها فهمیده‌اند، بر اساس همین روایات و مرتکزات ذهنی خودشان می‌باشد. و اگر شما به سراغ آنها بروید، از آنچه که باید از ناحیه منبع، مدارج و مسانید به شما برسد، عقب می‌مانید و نفس شما نسبت به آنها غفلت

می‌کند.

آنچه که فعلاً در بین آقایان مطرح است، این است که در وهلهٔ اوّل نسبت به هر قضیه‌ای فوراً یک اصل موضوعی ایجاد می‌کنند، بعد تمام موارد مشکوک را بر آن حمل می‌کنند، که این کار به هیچ وجه صحیح نیست و در مقام استنباط و اجتهاد، غلط فاحشی می‌باشد.

اوّلین کاری که باید در مقام اجتهاد و استنباط انجام دهید، این است که به عقل خودتان مراجعه کنید؛ چون آنچه را که نسبت به آن مسئله در وهلهٔ اوّل می‌فهمید، [مهم] است. وقتی که این قضیه برایتان یک صورت ابتدایی پیدا کرد، آن موقع به سراغ آیات قرآن، روایات و سایر ادله بروید و آن وقت نظرهٔ اجتهادی و استنباطی‌تان را به واسطهٔ این قضیه تمام کنید و ببندید. البته باید ملاحظات، جریانات، مسائل تقیه و امثال ذلک را در زمان ائمه علیهم‌السّلام، کاملاً در نظر داشته باشید.

باید ادله را از نقطه نظر سند، دلالت و جهت روایت، مورد نظر قرار دهید. بررسی مسئله که تمام

شد و استنباط کامل شد، فتوا را که دادید، آن وقت نگاه کنید که علامه در قواعد چه گفته است، شیخ طوسی در تهذیب چه نظری داده است و همین طور سایرین از قدمای اصحاب [چه گفته‌اند]. اگر هم مایل بودید نظرات متأخرین را هم بررسی کنید؛ البته بیشتر باید نظرات قدما را در نظر داشت؛ چون که آنها به زمان ائمه علیهم‌السّلام قریب الحدث هستند و انسان می‌تواند به خاطر نزدیک بودن آنها به آن زمان، بهتر استفاده کند.

با این روش بررسی کردن روایات و ادله، گاهی اوقات انسان می‌بیند که در یک فتوا بین آنچه را که گفته شده است و بین آنچه که به نظر او می‌رسد، صد و هشتاد درجه تفاوت است! واقعاً این مسئله‌ای است که باید حوزه‌ها در این قضیه و مطلب خیلی کار کنند.

این کتاب اجماعی که ما نوشتیم، خیلی این مسئله را جلو می‌برد و مشخص می‌سازد که چطور حوزه‌های علمیّه ما به جای پرداختن به مدارک و مسانید اصلی؛ یعنی قرآن و احادیث اهل بیت علیهم‌السّلام، به فتاوی فقها پرداخته و آنها را

جانشین قرآن و روایات کرده‌اند! اصلاً این طور شده
 است که تا می‌گویند شیخ، فوراً یک دفعه همه یک
 متر عقب می‌نشینند! چرا عقب می‌نشینید؟! تا
 می‌گویند آقای فلان فتوا داده است، فلان فقیه فتوا
 داده است، فلان شخص از بزرگان نسبت به این
 قضیه فتوا داده است، همه سکوت می‌کنند! باید به
 اینها گفت: «آیا آن فقیه بزرگ‌تر است یا امام سجاد
 علیه‌السّلام؟ او بزرگ‌تر است یا امام باقر یا امام
 صادق یا امام رضا علیهم‌السّلام؟» می‌گویند که اگر
 دلیلی وجود نداشت، فقها چنین حکمی نمی‌دادند!
 باید به آنها گفت: «ممکن است آن فقیه اشتباه کرده
 باشد، مثل سایر اشتباهاتی که ممکن است در زندگی
 واقع شود. آیا شما درباره‌ی فقها قائل به طهارت، قدس
 و عصمت می‌باشید که آن عصمت و طهارت را در
 کنار طهارت امام معصوم علیه‌السّلام قرار
 می‌دهید؟!» اگر با این دیدگاه پیش برویم، خیلی از
 مسائل ما زیرورو خواهد شد و تغییر پیدا می‌کند.
 بنابراین، وقتی مطلب تمام شد، انسان سراغ مطالبی
 می‌رود که مطرح می‌شود.

تلمیذ: اوّل به سراغ قرآن و بعد به سراغ فطرت و عقل برویم. چرا این کار را انجام ندهیم؟! استاد: شما با چه حسابی به سراغ قرآن می‌روید؟ من نمی‌گویم که شما عقل و فطرت خود را معیار و اصل قرار دهید و مطلب را تمام کنید. اگر این‌طور بود، می‌گفتم که قرآن را هم ببندید و روایات را هم کنار بگذارید، مثل افرادی که امروزه با مطرح کردن مسائل حقوق بشری و امثال ذلک احکام جدید می‌آورند؛ ما نمی‌خواهیم که به اینجاها کشیده شویم! صحبت ما این است که آن دیدگاه اوّلیّه خود را در این قضیه ببینیم که خدا در دل و در درون عقل متصل و حجت باطنی ما چه قرار داده است؟ البته نسبت به بعضی از مسائل به پاسخ می‌رسیم و نسبت به بعضی‌ها هم نمی‌رسیم، اشکال ندارد! فرض کنید اینکه در ارباح مکاسب، خمس (یک‌پنجم) است، از لسان شرع باید این قضیه روشن شود. فطرت ما نمی‌گوید که یک‌پنجم است، شاید فطرت ما بگوید [که] یک‌دهم، یک‌دوم و یک‌سوم! ولی میزان این موارد از ناحیه شارع تعیین می‌شود. صحبت ما نسبت به آن مسائل و احکامی است که عقل و فطرت

انسان راهی برای تشخیص آنها دارد؛ لذا نسبت به آنها فکر می‌کنیم، فکر کردن که اشکال ندارد.

تلمیذ: می‌ترسیم آن را با رأی خودمان تفسیر کنیم.

استاد: ما با در نظر گرفتن این مسئله، به فطرت مراجعه می‌کنیم. یک فقیه وقتی که می‌خواهد به حکم الله برسد، این را می‌داند که بسیاری از مطالب در اختیار و اراده او نیست و باید از ناحیه شارع به او برسد. اصلاً ممکن است شما در عرض ده ثانیه به این تصویر ذهنی برسید؛ لازم نیست که شبانه‌روز بنشینید و کاملاً فکر کنید، بلکه انسان ممکن است در همان ثوانی اولیه تشخیص دهد و بفهمد که نفسش به کدام طرف تمایل دارد. شما فرض کنید که من مسیحی بودم و تازه مسلمان شده‌ام، قرآن را هم نخوانده‌ام، خبر از آیه ﴿وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ﴾ ندارم، ماه رمضان می‌رسد و با خود می‌گویم: «همه مسلمان‌ها روزه می‌گیرند، من هم باید فردا روزه بگیرم»، اما وقتی که من مشکلی دارم [و احساس می‌کنم که روزه برای معده من ضرر دارد

و پزشک هم گفته است که اگر روزه بگیری، مرضت بدتر می‌شود، چطور باید روزه بگیرم؟! [دچار تشکیک می‌شوم.

الآن یک مسیحی که تازه مسلمان شده است، قبل از اینکه قرآن را بخواند و از مرجع تقلیدش سؤال کند، نسبت به این مسئله چه حکمی می‌کند؟! آیا می‌شود یا نمی‌شود؟ آیا می‌توانم یا نمی‌توانم؟ به‌خاطر فطرت، دچار تشکیک شده است. اگر فطرت نبود، دچار تشکیک نمی‌شد تا اینکه سؤال کند! پس این تشکیکی که برای او به وجود آمده است که آیا من قادر بر صوم هستم یا نیستم، به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر همان حجت باطنی است که خدا به او داده است. وقتی که فکر می‌کند با اینکه قرآن هم نخوانده است، می‌گوید: «بعید است خدا بگوید که من با این وضعیت از تو روزه می‌خواهم!» حالا می‌رود سؤال می‌پرسد، به او می‌گویند: «حکمش در قرآن است.» نگاه می‌کند: ﴿وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾، [می‌گوید:] «عجب! گفتم که این نمی‌شود و جور در نمی‌آید!» این «گفتم، ها!» برای چیست؟ برای همان

حُجَجی است که بر اساس آن حجج باطنی، قرآن نازل شده است؛ بر اساس آن مبانی فطری، آیات قرآن آمده است؛ یعنی انطباق شرع با وجود خارجی. شرع یعنی دستورات، منطبق بر آن حقایق خارجیه است.

عدم مطابقت با فطرت، نشانه وجود

حکمی شرعی

لذا این مطلب را به عنوان یکی از مسائل کلی در نظر داشته باشید، در هر جا کاری انجام دادید و متوجه شدید که انجام آن کار، یا قرار گرفتن در آن جریان، نفس شما را مکدر کرد، باید بدانید شرع در اینجا از انجام این کار نهی کرده است و گفته است که در اینجا این عمل قبیح است؛ مثلاً شطرنج بازی کردید، همین که شما بازی می کنید - در عین اینکه بعضی ها هم فتوای بر حِلِّیت آن داده اند! - یک دفعه متوجه می شوید که میل به نماز در شما از بین رفت! اینجا است که باید بدانید یک جای کار خراب است! یا مثلاً موسیقی گوش دادید، با اینکه بعضی ها به حِلِّیت آن فتوی داده اند، اما وقتی شما موسیقی را گوش دادید، متوجه می شوید که دیگر حال قرآن

خواندن در شما نیست، نسبت به آن کشش ندارید، اینجا معلوم می‌شود که این وسط ایرادی وجود دارد. حالا بحث ما نسبت به آن مواردی نیست که همین موسیقی آن حالت را ایجاد نمی‌کند؛ آن مسئله‌ای دیگر است که انسان بعد از مراجعه به ادله، متوجه می‌شود که شارع نظر دیگری دارد.

یا مثلاً به مکانی رفتید - نفس مکان هم تأثیر می‌گذارد - که مُکَدِّر و ظلمانی است و تَکَدُّر می‌آورد، وقتی به ادله نگاه می‌کنید متوجه می‌شوید که رفتن به این مکان ایراد دارد.

یا مثلاً با کسی هم‌صحبت شدید و بعد از حرف‌زدن متوجه شدید که میل به عبادت و آن احساس سبکی در شما از بین رفت و به کسالت تبدیل شد. شارع می‌گوید: «نباید با او صحبت کنید؛ چون در نفس شما تأثیر سوء می‌گذارد!» تمام عبادات برای تجرد و تقرّب است و اگر ارتباط با یک شخص موجب شود که اثر عبادات را از بین ببرد، حرام است! آقا شوخی نداریم؛ حرام است! ارتباط با فرد، حرام می‌شود؛ صحبت کردن و سلام و علیک کردن حرام می‌شود. چرا؟ چون تمام خواص

عباداتی را که تابه حال انجام دادی، از تو می گیرد و معلوم نیست که این مسئله کم کم تو را به کجا می برد! چون نفس به واسطه اقترابی که با فرد پیدا می کند، کم کم به آن سمت جذب می شود و آن خصوصیات ظلمانی، نفسانی، دنیوی، شهوانی و شیطانی آن شخص را این ظروف مرتبطه، کم کم به خود می گیرد.

خیال نکنید این قضیه قطع ارتباط با این افراد فقط قضیه اخلاقی، مستحب و یا مکروه است. این طور نیست، بلکه ارتباط داشتن با آنها حرام است! تمام خاصیت نمازتان، تمام خاصیت ذکرتان، قرآنتان، همه این ها از بین می رود! بله؛ نسبت به بعضی از موارد کراهت دارد.

تمام احکام، همه منزل بر اساس فطرت است. شما که می خواهید به قرآن و روایات مراجعه کنید، آیا همین طور چشم و گوش بسته می خواهید مراجعه کنید یا می خواهید قرآن و روایات را بفهمید؟! شخصی که به آیه قرآن نظر می اندازد، با دیدگاهی که در خودش ارتکاز دارد، نظر می اندازد؛ اما اگر متوجه

شد که این آیه قرآن برخلاف دیدگاه اوست، آن وقت دیدگاه خودش را تغییر می‌دهد و می‌گوید: «شاید من اشتباه کرده باشم! انسان در خیلی از موارد اشتباه می‌کند، مثلاً تصور می‌کند که در فلان قضیه حکم این است، درحالی که شارع به امر دیگری نظر داشته است که از دیدگاه او مغفول مانده است.

تلمیذ: می‌توانیم بگوییم که مراجعه به عقل در مرحله اوّل، بیشتر در احکامی است که شارع تشخیص موضوع را به عهده عرف گذاشته است.

استاد: انسان نمی‌داند در اینجا آیا به عهده عرف گذاشته است یا نه؛ ما که نمی‌دانیم. به‌طور کلی می‌گوییم که باید یک دیدگاه ابتدایی برای مجتهد ابتدائاً ترسیم شود. وقتی که آن دیدگاه ترسیم شد، آن وقت می‌فهمد که آیا این از مواردی است که شارع به عهده عرف گذاشته است یا نه.

مثلاً در مورد صلاة شارع از او می‌خواهد که نماز بخواند، می‌گوید: **«صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»**؛^۱

^۱ بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۲۷۹؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۹۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۸:

«نماز بخوانید بدان طور که دیدید من نماز خواندم!»

نماز بخوانید. وقتی من کمرم درد می‌کند، باید از کجا بفهمم که شارع این را به عهدهٔ عرف گذاشته است؟ شارع که چیزی نگفته است، پس باید چه کار کنم؟ یک دفعه چیزی در من پیدا می‌شود که آیا من هم وظیفه دارم مثل امر شارع نماز را در حال استقامت بخوانم یا باید در حال جلوس بخوانم؟ تا این فکر پیدا می‌شود، می‌روم و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌پرسم: «یا رسول الله! من کمرم درد می‌کند، دیسک دارم و نمی‌توانم ایستاده نماز بخوانم، خیلی مشکل است!» حضرت می‌فرمایند: «بنشین! [و نماز را نشسته بخوان.]»

تلمیذ: آیا این از مصادیق تکلیف ما لایطاق است؟

استاد: نه؛ حتی اگر فقط برای شخص مشکل باشد؛ یعنی می‌تواند ایستاده نماز بخواند، ولی برایش سخت است، این مورد را هم شامل می‌شود؛ یعنی ما لایطاق نیست که اصلاً نتواند بایستد، بلکه ایستادن برایش مشکل است. حتی اگر حرج ابتدایی هم داشته باشد، می‌تواند بنشیند.

ضرورت توجه به حال عبادت، در حکم

کیفیت انجام آن

بندۀ خدایی سؤال پرسید که اهل بیت ما حمل دارد و الآن که ماه هفتم است. می گوید که نمازخواندن برای من مشکل است. میزان برای ایستاده نمازخواندن و نشسته نمازخواندن چیست؟ گفتم: «همین که احساس خستگی می کند، بنشیند! ولو اینکه توان ایستادن هم دارد.» خدا و شارع از زن در حال حمل، استراحت را خواسته است؛ به نحوی که باید خودش و بچه اش در یک موقعیت راحت باشند. حتماً که نباید بیل به کمر انسان بزنند تا اینکه نماز را نشسته بخواند! همین که احساس می کند الآن در یک حالت سختی و مشقت قرار دارد و حمد و سوره ای که می خواهد بخواند، با اضطراب همراه است، [تکلیفش نشسته خواندن نماز است.] شارع می گوید که باید حمد و سوره را راحت بخوانی. من از تو حمد و سوره ای را که در حال مشقت و نگرانی باشد، نخواسته ام. راحت بنشین و نمازت را بخوان!

در حالی که خیلی از آقایان می گویند: «تا وقتی که

از دنیا بروی، باید نماز را ایستاده بخوانی! مثلاً سه تا عصا این طرف و دو تا عصا آن طرف بگذاری و اگر اینها کفایت نکرد، دو نفر تو را بگیرند و نماز را ایستاده بخوانی!»

من در فیضیه پشت سر آقا شیخ محمدعلی اراکی نماز می‌خواندم؛ خدا ایشان را رحمت کند. آدم خیلی خوبی بود. در حال تشهّد بودم که کمرم خم شد و شخصی که کنار من بود، دستش را پشت من گذاشت و کمرم را صاف کرد! بنده خدا، نماز و تشهّدت را بخوان! تو حواست به کمر من است یا تشهّد نماز را می‌خوانی؟! ما هم که یک چیزمان می‌شود! دوباره کمرم را خم کردم و دوباره دست آقا آمد و کمر ما را صاف کرد! من مدام کمرم را خم می‌کردم و می‌دیدم که دست ایشان پشت ما هست! آقا! آیا تو موکلِ کمر ما هستی، یا نماز خودت را می‌خوانی؟! حالا این آقا رسالهٔ عملیه دارد. [در حالی که باید گفت:] «نمازت را بخوان، به من چه کار داری؟! من اصلاً می‌خواهم به سجده بروم، به تو چه ربطی دارد؟!» حالا مدام کمر من را صاف

و خم کن! من کمرم را خم می‌کردم و او صاف می‌کرد!

مرحوم پدرمان دربارهٔ مسئلهٔ طواف در بین مقام و بیت در هنگام ازدحام، [به من فرمودند: «انسان باید به نحوی طواف کند که راحت باشد و بتواند حال خودش را حفظ کند.»] - دقت کنید این ولی خدا است -؛ گاهی از اوقات، برای من اتفاق می‌افتاد که واقعاً شیرهٔ جان من بیرون می‌آمد؛ یعنی این ازدحام چنان فشاری داشت که اصلاً بعضی از افراد می‌مردند! من با چشم خودم دیدم که یک نفر مُرد! این چه طوافی است که شارع بگوید: «باید بای‌نحوکان در آن چند متری؛ یعنی بین بیت و مقام انجام شود؟!» هیچ عقلی این را نمی‌پذیرد. طواف باید همراه با توجه و ذکر باشد. آن وقت همهٔ اینها کنار برود و فقط انسان به این فکر باشد که نمیرد، آیا این طواف است؟! ایشان می‌فرمودند که باید انسان به نحوی طواف کند که راحت باشد و بتواند حال خودش را حفظ کند! این حکم مطابق با فطرت است. آن وقت به ادلهٔ مراجعه می‌کنیم و می‌بینیم که نسبت به این قضیه اجازه داده شده است.

وقتی ادله می گویند: «ضرورت»، میزان ضرورت
را چه کسی می فهمد؟ افراد دیگر می گویند: «فقط
مرگ!» ولی ضرورت در اینجا صرف فشار است.
وقتی ازدحام است، عقب تر برو؛ آن طرف مقام
طواف کن! چون باید راحت باشی تا بتوانی حال
خودت را داشته باشی.

این قضیه باعث می شود که مجتهد بتواند بهتر آن
روایات و مسائل را درک کند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد